نام و نام خانوادگی : ..... شهید سید رسول سیدحاتمی

((درمتن زیرچهل کلمه نادرست نوشته شده است آن هاراپیداوشکل صحیح هرکدام رابالایش بنویسید.))

❄وقتی خورشید داوری راپزیرفت. بهارباخودگفت : ((بگذار ابتدا به این تصویرها ومنذره های زیبای من نگاه کند.))

❄دراین سفرتولانی خطرهای زیادی وجود دارد.یکی از آن ها همله ی پرندگان شکاری باچنقال های نیرومنداست.

❄حاکم به حوش وفحم پسرآفرین گفت ومرد از او معظرت خاست.

❄حکیمی قسدسفرکرد.وقتی چشم خودراباز کرد،خودرادرساهلی دورافتاده دید.

❄طوطی ازخاجه سوغاتی خواست؛بازرگان اندیشیدکه چگونه چندلهزه بعد موزوع را درمیان بگذارد.

❄آرش گفت : ((خوب ببینیددربدن من حیچ عیب ونقسی نیست.))

❄خلاثه مردم پرازشوروحیجان بودندومنتظر حظور رهبربودند.

❄هرفه ی بنّایی تبع پرشور و زهن جویای او را رازی نمی کرد.وقتی می دیدآتش زوق وقریهه عستعدادکودکان درکوچه ها هدرمی شودناراحت می شد.

❄آتش ودود فزای منتقه راپرکرده بودندنیروهای ایران دژ تصخیرناپذیربودند.شجاعت رزمندگان وسف ناپذیربود.

❄داناچون تبله ی عطّار است خاموش وهنرنمای ونادان چون طبل غاذی بلندآوازومیان تهی.

❄آیامُجودات عجیب وقریب معلّگ درآسمان هستند.این مسعله المی توضیح می خواهد.

❄مهتاب نفس اَمیقی کشید وگفت هازری بانگّاله ی هوشمند دایره رسم کنی.

www-kanoon-ir

من کودکی کنجکاو و ..... بودم. ..... زغالی از کنار منقل کرسی بیرون آوردم وشعرم رابردیوار نوشتم.ولی هیچ یک از این کارها ..... پرشور و ..... جویای مرا ..... نمی کرد.وقتی به آموزگاری به ..... شدم. دیدم آتش ..... و ..... کودکان کر ولال درکنج خانه ها خاموش می شود. به همین دلیل ..... پرورش نمی یافت.شب وروز را در کار ..... الفبای ویژه ی ناشنوایان ..... تا سر انجام به ..... رسیدم.

✡✡✡✡✡

اگر دیدار با خانواده ی شهدا و دلتنگی هایش نبود، آن چند روز هم به ..... نمی رفت.حتی ..... سنگینی که داشت نمی توانست ..... بازی کردنش با فرزندان شهدا باشد.او به دعایی که از زبان آن ها جاری می شد ..... عجیبی داشت.این بار ..... نهایی بایدازشلمچه وارد می شد جایی که دشمن دژی ..... برای خود ساخته بود.دود وآتش فضای ..... را پرکرده بود.

✡✡✡✡✡

مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطّار ببوید.دانا چون ..... عطّار است خاموش وهنرنمای ونادان چون طبل ..... بلند آواز ومیان تهی.

✡✡✡✡✡

گوش انسان ها شبیه ..... سوال هست یکی به دنبال موجودات عجیب وغریب ..... هست ودیگری می خواهد بداند چرا از روی زمین لیز خورده در آسمان ..... نمی شویم؟سوال بعضی ها هم همیشه به گوش آن ها ..... می ماند.درواپسین ..... زندگی ابوریحان دوستی دانشمند به بالین او آمد.از او خواهش کرد تا یکی از ..... علمی را برایش ..... دهد و گفت : ((بهتر است این مسئله بدانم و بمیرم یا این که ندانسته و ..... درگذرم؟))

✡✡✡✡✡

مهتاب نفس ..... کشید وازهوای بهاری لذت برد.جلوی در کلاس ، روی دیوار، ..... رنگی شبیه به گوشی های لمسی بود. دوست مهتاب گفت : ((باید کف دست خودبر روی آن بگذاری تا ..... شود که امروز در کلاس ..... .))بچه ها با نرم افزارهای آموزشی تمرین ها را انجام دادند. آن هااز کتابخانه و آزمایشگاه ..... هم استفاده کردند. وقتی از نشانی ..... رایانه ای مدرسه دیدن کردند پدرش گفت : ((..... وپیشرفت های علمی همه را شگفت زده می کند.))

www.kanoonir

نام و نام خانوادگی : ..... شهید سید رسول سیدحاتمی

((درمتن زیرچهل کلمه نادرست نوشته شده است آن هاراپیداوشکل صحیح هرکدام رابالایش بنویسید.))

❄وقتی خورشید داوری راپزیرفت. بهارباخودگفت : ((بگذار ابتدا به این تصویرها ومنذره های زیبای من نگاه کند.))

❄دراین سفرتولانی خطرهای زیادی وجود دارد.یکی از آن ها همله ی پرندگان شکاری باچنقال های نیرومنداست.

❄حاکم به حوش وفحم پسرآفرین گفت ومرد از او معظرت خاست.

❄حکیمی قسدسفرکرد.وقتی چشم خودرابازکرد،خودرادرساهلی دورافتاده دید.

❄طوطی ازخاجه سوغاتی خواست؛بازرگان اندیشیدکه چگونه چندلهزه بعد موزوع را درمیان بگذارد.

❄آرش گفت : ((خوب ببینیددربدن من هیچ عیب ونقسی نیست.))

❄خلاثه مردم پرازشوروحیجان بودندومنتظر حظور رهبربودند.

❄هرفه ی بنّایی تبع پرشور و زهن جویای او را رازی نمی کرد.وقتی می دیدآتش زوق وقریهه عستعدادکودکان درکوچه ها هدرمی شودناراحت می شد.

❄آتش ودود فزای منتقه راپرکرده بودندنیروهای ایران دژ تصخیرناپذیربودند.شجاعت رزمندگان وسف ناپذیربود.

❄داناچون تبله ی عطّار است خاموش وهنرنمای ونادان چون طبل غاذی بلندآوازومیان تهی.

❄آیامُجودات عجیب وقریب معلّگ درآسمان هستند.این مسعله المی توضیح می خواهد.

❄مهتاب نفس اَمیقی کشید وگفت هازری بانگاله ی هوشمند دایره رسم کنی.

www-kanoon-ir

من کودکی کنجکاو و .....فعال..... بودم. .....قصه..... زغالی از کنار منقل کرسی بیرون آوردم وشعرم رابردیوار نوشتم.ولی هیچ یک از این کارها .....طبع..... پرشور و .....ذهن..... جویای مرا .....راضی..... نمی کرد.وقتی به آموزگاری به .....رشد..... شدم. دیدم آتش .....غیرت..... و .....غریزه..... کودکان کر ولال درکنج خانه ها خاموش می شود. به همین دلیل .....استعداد.....پرورش نمی یافت.شب وروز را در کار .....ابداع..... الفبای ویژه ی ناشنوایان .....ابداع..... تا سر انجام به .....مقصود..... رسیدم.

✡✡✡✡✡

اگر دیدار با خانواده ی شهدا و دلتنگی هایش نبود، آن چند روز هم به .....مرخصی..... نمی رفت.حتی .....مسئولیت..... سنگینی که داشت نمی توانست .....مانع..... بازی کردنش با فرزندان شهدا باشد.او به دعایی که از زبان آن ها جاری می شد .....اعتقاد..... عجیبی داشت.این بار .....ضروری..... نهایی بایدازشلمچه وارد می شد جایی که دشمن دژی .....سنگربنا..... برای خود ساخته بود.دود وآتش فضای .....منطقه..... را پرکرده بود.

✡✡✡✡✡

مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطّار ببوید.دانا چون .....طبلی..... عطّار است خاموش وهنرنمای ونادان چون طبل .....نازی..... بلند آواز ومیان تهی.

✡✡✡✡✡

گوش انسان ها شبیه .....عالیست..... سوال هست یکی به دنبال موجودات عجیب وغریب .....فضایی..... هست ودیگری می خواهد بداند چرا از روی زمین لیز خورده در آسمان .....معلق..... نمی شویم؟سوال بعضی ها هم همیشه به گوش آن ها .....آویزان..... می ماند.درواپسین .....لحظات..... زندگی ابوریحان دوستی دانشمند به بالین او آمد.از او خواهش کرد تا یکی از .....مسائل..... علمی را برایش .....توضیح..... دهد و گفت : ((بهتر است این مسئله بدانم و بمیرم یا این که ندانسته و .....جاهل..... درگذرم؟))

✡✡✡✡✡

مهتاب نفس .....عمیق..... کشید وازهوای بهاری لذت برد.جلوی در کلاس ، روی دیوار، .....مهتابی..... رنگی شبیه به گوشی های لمسی بود. دوست مهتاب گفت : ((باید کف دست خودبر روی آن بگذاری تا .....معلوم..... شود که امروز در کلاس .....حاضری.....))بچه ها با نرم افزارهای آموزشی تمرین ها را انجام دادند. آن هااز کتابخانه و آزمایشگاه .....مجازی..... هم استفاده کردند. وقتی از نشانی .....رایانه..... رایانه ای مدرسه دیدن کردند پدرش گفت : ((.....فناوری..... وپیشرفت های علمی همه را شگفت زده می کند.))